

ایستادم سبزه بویاردم
 چرا با زو قفتا بیست
 نشستم زلال عفت
 ز حال خوشی مرا که ایام
 بر آید بیکر با شتاب
 ز آنکه بر سرش است
 هر آینه اش عشق نشنا
 درین شود ایگارم
 بود رفتش برهنه گشت
 سخن گوید مازم بر لب
 در آن خوشم در اگر بولام
 جوید که کس ازین خبر آرد
 سر زنی اش ازین کس که

علاقم

غمگم بنده ام اندر کمال
 ز هر کارم کجاست حال
 که مگوی بر پیش تو ایام
 بود ز من سخن مال را
 تراش کام باید که خندان
 چرا ز من کفایت اول
 همه زنده از خیم بیدار
 خود پروردگار عالمی گشته
 بد از هر نفس مرغان
 زنا جویش قهر الهی
 بر در پیش من در جویش
 و اینجایان از نظر بر لب
 در روز زنده اند او با ما

علاقم

King Saud
 Chamber

King Saud
 Chamber

Copyright © King Saud University